

ازدواج های اعراب و خراسانیان در عهد امویان

علی اکبر عباسی^۱

چکیده

پس از ورود اسلام به ایران، اعراب در شهرهای زیادی به ویژه در خراسان اسکان یافته و به صورتی مسالمت‌آمیز با بومیان زندگی می‌کردند. موضوع ارتباط آنان با هم، نهایتاً منجر به ازدواج‌هایی بین دو گروه شد. دیدگاه دین اسلام در ارتباط با ازدواج نژادهای مختلف با دید ایرانیان و اعراب یکسان نبود. تحلیل ارتباط و انس اعراب اسکان یافته در خراسان با بومیان آن ناحیه و روند فراز و نشیب‌ها و تبعات آن موضوع این مقاله است. روش تحقیق در این مقاله توصیفی - تحلیلی می‌باشد. با اینکه دین اسلام و سیره پیامبر(ص) تعصب و برتری طلبی نژادی را محکوم می‌نمود اعراب فاتح در ابتدا دید خوبی نسبت به ازدواج با بومیان بویژه زن دادن به آنان نبودند، ولی تدریجاً این حس حداقل در بین گروه‌هایی از آنان کم رنگ گردید به خصوص که اعراب نمی‌توانستند جدا از بومیان به زندگی خود ادامه دهند و آموزه‌های دینی‌شان نیز خلاف تعصبات قبیله‌ای بود و سابقه تمدنی ضعیف تری از مغلوبین داشتند و آن را انکار هم نمی‌کردند. بر اثر ازدواج‌ها بین عرب و عجم دو رگه‌هایی که بعضاً شخصیت‌هایی مهم هم در بین آنان بود، پیدا شدند.

واژگان کلیدی: اعراب، ایرانیان، اسلام، ازدواج، تعصب نژادی، امویان، خراسان.

^۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان aa-abbasi-z@yahoo.com

با ورود اسلام به ایران، اعراب نیز در گوشه و کنار ایران بویژه در ولایاتی مثل خراسان اسکان یافتند. موضوع ارتباط و مراودات آنان با بومیان در زمینه‌های مختلف و از جمله مراودات اجتماعی می‌تواند از نکات مهم و قابل توجه باشد. به طور طبیعی معمولاً فاتحان، ملت‌های مغلوب را تحقیر و آنان را شهروند درجه‌ی دو تلقی می‌کردند. ارتباطات اعراب و بومیان خراسانی در قرن اول هجری تا پایان عهد اموی و ازدواج‌هایی که بین آنان صورت گرفت و دیدگاه اعراب و ایرانیان نسبت به یکدیگر در امر ازدواج کمتر مورد توجه محققان قرار گرفته است. به راستی چرا اعراب و ایرانیان درباره ازدواج دیدگاه یکسانی نداشتند؟ اعراب نسبت به چه نوع ازدواج‌هایی حساس بودند؟ و چرا با وجود جنگ‌هایی که در زمان ورود اسلام بین عرب و عجم به وجود آمد، ازدواج‌هایی صورت گرفت؟ سیاست امیران در ارتباط با این ازدواج‌ها چه بود؟ در این مقاله سعی شده است با استناد به منابع، پیوندهای سببی بین این دو گروه مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

دیدگاه اسلام و اعراب درباره ازدواج عرب و غیر عرب

در اسلام تعصب نژادی و تبعیض معنی نداشت و ندارد. خداوند در قرآن می‌فرماید: ای مردم شما را از یک زن و مرد آفریدیم و شعبه شعبه و قبیله قبیله قرار دادیم برای این که یکدیگر را بشناسید (حجرات: ۱۳). برای پیامبر(ص) سلمان فارسی، بلال حبشی و صهیب رومی از بسیاری از صحابه سرشناس عرب و قریش با ارزش تر بودند. پیامبر(ص) خود با کنیزی قبطی که پادشاه مصر برای ایشان فرستاد ازدواج کردند^۱ و از وی صاحب پسری به نام ابراهیم شدند (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ج ۱: ۵۰؛ ابن اثیر، ۱۴۰۹، ج ۱: ۴۹؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵: ج ۱: ۳۱۸؛ سمعانی، ۱۳۸۲: ج ۱۰: ۳۳۰) هم چنین آن حضرت، دختر عمه خود را به زید بن حارثه که یک برده آزاد کرده بود، دادند.

ولی ذهنیت اعراب نسبت به ازدواج با غیر عرب‌ها و حتی ازدواج با اعراب فرودست‌تر از خودشان هم تحت تأثیر حساسیت‌های عرب قبل از اسلام و غرور فاتحانه هم چنان تا حدود زیادی حساس باقی مانده بود. وقتی خسرو پرویز از دختر نعمان پادشاه حیره خواستگاری کرد، نعمان به فرستاده عرب خسرو دوم چنین گفت: «مگر سیه چشمان عراق برای خسرو بس نیست که به دختران عرب چشم دوخته است؟... تو خود میدانی زن دادن عرب به عجم مایه وهن و رسوایی است» (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۲: ۷۷). کمیت بن زید اسدی ضمن شعری

^۱ پیامبر (ص) پس از آزاد کردن ماریه قبطیه، با وی ازدواج کردند.

که در ستایش مضرى‌ها سرود: از جمله افتخارات آن‌ها را این دانست که هیچ وقت زنان آنان با سیاه پوستان و سرخ پوستان ازدواج نکرده‌اند؛

و ما وجدت نساء بنی نزار حلائل اسودین و احمرین (همان، ج ۳: ۲۳۱)

ترجمه: زنان بنی نزار هیچگاه همسرانی سیاه و سرخ پوست نداشته‌اند.

علت تعصب شدید خونی عرب با وجود فقر و فلاکت، به جهت وضع جغرافیایی عرب قبل از اسلام بود. آنان به جهت نداشتن حکومت، دارای تعصب خونی و قبیله‌ای بودند تا از نابود شدن نجات یابند. در واقع ضرورت بقا، توجه به نسب را الزام می‌کرد. ساختار قبیله و ماهیت وجودی آن در صورت حساس نبودن نسبت به ازدواج با اغیار نابود می‌شد، پیوند بین افراد یک طایفه و یا قبیله شدید بود. قریش اقدام رسول خدا(ص) را که باعث گسسته شدن برخی از این علائق شده و پیروان ایشان برخلاف سنت قبیله به جای اطاعت از اشراف قبیله از آن حضرت اطاعت می‌نمودند را سحر محمد (قاضی ابرقوه، ۱۳۷، ج ۱: ۲۴۲) می‌دانستند. بعد از پیدایش اسلام و تشکیل حکومت هم این حس از بین نرفت و در بین بسیاری از اعراب باقی ماند. این تعصب باعث حفظ نام اجداد و افتخارات آنان می‌گردید، در حالی که در ایران، ایرانیان با داشتن امپراطوری مقتدر چنین احساسی را نداشتند و این خود معضلی در امر ازدواج بین ایرانیان و اعراب می‌گردید. اعراب متعصب ایرانیان را علوج (بی-نسب) می‌دانستند (ابن عبدربه، ۱۴۰۴، ج ۳: ۳۶۴؛ جاحظ، ۱۴۲۳: ۵۵۵؛ ابن اثیر ابوالسعادت مجدالدین، ۱۴۰۸، ج ۳: ۲۸۶). ایرانیان نیز اعراب را به خوراک پستشان مذمت می‌نمودند (بلعمی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۴۴۵؛ مقدسی، بی تا: ۲۵۲). برخی از اعراب تا قرن‌ها بعد (حمله مغول) نسب خویش را حفظ می‌نمودند. ابن فندق که یک عرب ایرانی شده بود و کتاب، تاریخ بیهق را به فارسی نگاشته، در قرن ششم هنوز نسب خویش را حفظ نموده و در مقدمه کتاب نام اجدادش را تا خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین ذکر نموده است (ابن فندق، بی تا: مقدمه مؤلف). البته این را هم باید در نظر داشت که برخی از اعراب و ایرانیان بدون داشتن تعصب، به جهت تفاوت‌های عرفی و فرهنگی، نه تنها با نژادی دیگر بلکه با هم نژادانی که شرایطی متفاوت داشتند ازدواج نمی‌نمودند. در خبری آمده است: شخصی عرب از دختر عطاء بن یسار خواستگاری کرد. یسار برده آزاد شده بود و توسط میمونه همسر رسول خدا(ص) آزاد شده بود و طبیعتاً موقعیت اجتماعی خوبی نداشت. با وجود این به خواستگاری مرد عرب محترمانه جواب رد داد به این دلیل که موقعیت خانواده‌های دو طرف را در سطح هم نمی‌دید (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۵: ۱۳۲). نکته جالب این که افرادی هم از پیامدهای احتمالی ازدواج‌های فامیلی آگاه بوده و توصیه به ازدواج غیر فامیلی می‌نمودند. منصور بن ریای فزاری به حسن مثنی که با دختر عمویش ازدواج کرده بود گفت: «...نطفه‌ها وقتی به هم نزدیک باشند ضعیف می‌شوند...» (اصفهانی، بی تا: ۱۶۹).

ازدواج عرب و عجم قبل از امویان

خلفای نخستین تحت تأثیر عملکرد رسول الله نسبت به ازدواج با غیرعربها حساسیت زیادی نداشتند. سلمان فارسی از دختر عمر بن خطاب، خلیفه دوم خواستگاری کرد، جواب عمر مثبت بود ولی عبدالله پسر خلیفه از این که خواهرش همسر مردی غیر عرب شود ناراحت بود و برای حل این مشکل، دست به دامن عمرو بن عاص شد و با چاره اندیشی و حيله عمرو، سلمان از خواستگاری دختر خلیفه انصراف داد (ابن عبدربه، ۱۴۰۴، ج ۷: ۹۷). عمر نسبت به سلمان صحابی معروف رسول خدا(ص) این نظر را داشت، ولی دید او در ارتباط با آمیزش ایرانیان و اعراب مساعد نبود. نه به این دلیل که اعراب را برتر و بالاتر می‌دید بلکه به جهت اینکه احساس می‌کرد اعراب در صورت ازدواج با ایرانیان سخت کوشی خود را از دست خواهند داد و به خصلت‌های دیگران و تن‌آسایی عادت می‌کنند و زنان عرب را نمی‌گیرند. البته در بین اعراب، کسانی که به اصول اسلامی پایبند بودند و اصرار بر حفظ ارزش‌ها داشتند، کمتر دارای این حساسیت‌ها بودند. پسران امام علی(ع) با این که از معروفترین شاخه قریش یعنی بنی هاشم بودند از ازدواج با دخترانی از دیگر نژادها و دیگر طوایف عرب اکراه نداشتند. امام در دوران خلافتشان به دختر یکی از بزرگان ایرانی که اسیر خلید بن کاس (عبدالله) شده بود پیشنهاد داد که با امام حسن ازدواج کند (دینوری، ۱۳۶۸: ۱۵۴). هرچند که آن دختر حاضر نشد همسر کسی شود که زیردست شخص دیگری است. جعده دختر اشعث بن قیس کندی از بزرگان اعراب قحطانی همسر امام حسن(ع) شد. البته امام علی(ع) با درخواست اشعث برای ازدواج با دختر آن حضرت شاید به دلیل کارشکنی‌ها و نفاق اشعث کندی در اواخر دوران خلافت علی(ع) مخالفت نمود (ابن عبدربه، ۱۴۰۴، ج ۷: ۱۴۸) و بیشترین نکوهش‌ها از زبان امام علی(ع) در نهج البلاغه متوجه اشعث است (علی بن ابیطالب، ۱۳۷۲: ۲۱).

افرادی از بزرگان عرب نیز با غیرعربها حتی با غیرمسلمانان ازدواج می‌کردند. پدر خالد قسری در یکی از جشن‌های مسیحیان با زنی مسیحی آشنا شده و با وی ازدواج نمود و از او صاحب خالد و اسد شد. همسر مسیحی وی هیچگاه مسلمان هم نشد (ابن اثیر، ۱۴۰۸، ج ۵: ۲۷۹). بنابراین خالد از طرف مادر غیر عرب بود و ابن نوفل ضمن شعری در ذم خالد می‌گوید: «مادرت یک زن بومی و پدرت سفله‌ای بود» (طبری، ۱۳۸۷: ج ۷: ۱۳۰). مادر عبیدالله بن زیاد به نام مرجانه از ایالت فارس ایران بود. زیاد بن ابیه در دوران خلافت امام علی(ع) پس از آن که سهل بن حنیف به جهت شورش مردم آن شهر، به کوفه رفته بود، حاکم استخر شده و آن ایالت را با سیاست رام نمود (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۳: ۶). زیاد در فارس با مرجانه ازدواج کرد، به همین جهت در زمانی که می‌خواستند عبیدالله را تحقیر کنند، او را ابن مرجانه می‌خواندند (ابن اثیر، ۱۴۰۹، ج ۱: ۴۹۹؛ بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۳: ۲۰۸، ۲۱۰).

ازدواج‌های اعراب و خراسانیان در عهد اموی

الف) دلایل آمیختگی اعراب و بومیان ایرانی در عهد اموی

اعراب در ابتدای تسلط بر ایران از آمیزش با مردم بومی در همه جا خودداری می‌نمودند و جدا از بومیان، به زندگی سنتی خود ادامه می‌دادند. اما تدریجاً آمیزش‌ها و ازدواج‌هایی بین آنان صورت گرفت. زمانی که غرور فاتحانه اعراب فروکش کرد و از همدیگر ایمن شدند مردم سغد گفتند... این قوم با ما آمیخته اند و با آنها مانده ایم و از ما ایمن شده اند و ما نیز از آنها ایمن شده ایم... (طبری، ۱۳۸۷، ج ۶: ۵۶۸) و حاکمان آمیختگی اعراب و فارس‌ها را به صلاح دولت و امنیت دانستند آمیختگی اعراب و بومیان گسترش یافت. برخی از محققین شروع این آمیختگی و ازدواج اعراب و بومیان و سکونت دائمی عرب را مربوط به اواخر قرن اول می‌دانند (باسورث، ۱۳۸۸: ۴۳). این ازدواج‌ها باعث شد طبقه‌ای جدید به وجود آید که هم به اعراب و هم به بومیان می‌رسید.

شواهد زیادی از ازدواج‌های عجم با عرب در نیمه دوم دوره امویان و حتی قبل از آن وجود دارد. ازدواج‌های اعراب و بومیان خراسانی تدریجاً زیاد شد به گونه‌ای که هیشم بن عدی در اوایل قرن دوم کتابی تحت عنوان «من تزوج من الموالی فی العرب» را نگاشت (ابن ندیم، بی تا: ۱۴۶).

ب) حساسیت‌ها نسبت به ازدواج با غیر عرب در بین اعراب

با توجه به آموزه‌های دین اسلام که نظام طبقاتی را نفی می‌نمود و سیره عملی پیامبر هم در همین راستا بود و اعراب اسکان یافته در محلاتی جدا از بومیان نبودند و بویژه این موضوع که اعراب سابقه حکومت و تمدنی قوی نداشتند و در موارد زیادی خلفا از آمیزش نژادها حمایت می‌نمودند، تدریجاً آمیختگی‌هایی بین عرب و عجم ایجاد شد. با وجود این، حساسیت‌هایی دست کم در بین گروه‌هایی از عرب حتی پس از ارتباطات گسترده همواره وجود داشت. در جریان فتوح، ازدواج‌هایی بین اعراب و بومیان خراسان صورت می‌گرفت. عبدالله بن مسلم برادر قتیبه سردار معروف اعراب با مادر خالد بن برمک ازدواج نمود و آن زن از وی باردار شد و بعدها فرزندان عبدالله بن مسلم در عهد خلافت مهدی عباسی مدعی شدند که خالد بن برمک از نسل عبدالله می‌باشد و ادعای نسب خویشاوندی نمودند. مهدی خلیفه هم به آنان اعلام نمود که در این صورت باید دختر به خاندان برمکیان بدهند که خاندان عبدالله به علت کراهت از این کار از ادعای خود دست برداشتند (ابن اثیر، ۱۴۰۸، ج ۴: ۵۲۴). این روایات اگر درست باشد نشان از آن دارد که حتی در عهد عباسی هم هنوز برخی از اعراب از زن دادن به عجم‌ها کراهت داشته‌اند. با این که خالد بن برمک از داعیان عجمی عباسیان بود (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۳:

۲۳۹) اولاد او چنان اعتباری نداشتند که زن دادن به آنان در عهد عباسی برای خاندان عمرو بن مسلم خوشایند باشد.

با وجود این حساسیت‌ها، اختلاط نژادی تدریجاً ایجاد شد. برخی از منابع اشاره دارند که حتی مردمی از خراسان مثل مردم شهر آشروسنه که نسبت به حضور اعراب و ازدواج با آنان حساس بودند، نهایتاً با اعراب سازگار شده و درهم آمیختند (ابن رسته، ۱۸۹۱: ۲۸۴). طبیعتاً باید در سایر شهرهایی که به صورت گسترده اعراب را پذیرفتند و یا اعراب به اجبار در شهرشان ساکن شدند، باید زودتر آمیزش‌ها صورت گرفته باشد. اعراب به خصوص در اوایل ورود اسلام، نسبت به زن دادن به عجم حساس بودند. درباره ازدواج موالی با زنان عرب گفته شده که در عهد اموی خطر فسخ این گونه ازدواج‌ها وجود داشت (اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۱۶: ۱۰۶). اگر هم این چنین اقدامی وجود داشته، احتمال دارد که مربوط به اوایل دوره امویان بوده باشد. این چنین ازدواج‌هایی بعید است که به صورت رسمی قدغن شده باشد. در خبری در عیون الاخبار این حس به خوبی منعکس شده است: «شنیدم عربی به رفیقش می‌گفت: آیا معتقدی که عجم در بهشت با زنان ما ازدواج می‌کنند؟ رفیقش گفت: معتقدم، به خدا سوگند چنین چیزی با اعمال صالح ممکن است. گفت به خدا سوگند پیش از این کار باید بر اجساد ما بگذرند» (ابن قتیبہ دینوری، ۱۴۱۸، ج ۴: ۳۱۶). در صفین و در ماجرای حکمیت سپاهیان شام بانگ برآوردند که اگر شما ما را بکشید رومیان به فرزندان و زنان ما طمع کنند و اگر ما شما را بکشیم پارسیان به زنان و فرزندان شما طمع ورزند (نصر بن مزاحم، ۱۴۰۴: ۴۷۸). معمولاً عرب‌های متعصب از زن دادن به عجم (که به دنبال حفظ نسب نبودند) کراهت داشتند و آنان را علوج و بی‌نسب می‌خواندند، در حالی که ایرانیانی که اندیشه‌های شعوبی داشتند، در زمان تحقیر اعراب به خوراک پست آنان اشاره و آنان را موش خور و سوسمار خور می‌نامیدند. حتی پس از عهد اموی هم کم و بیش این حساسیت‌ها وجود داشت. در دوران هارون الرشید خلیفه عباسی هم ازدواج جعفر و عباسه خواهر هارون عباسی برای وی قابل تحمل نبود و شاید حداقل در ظاهر یکی از دلایل قتل عام جعفر و برمکیان بود (مقدسی، بی تا، ج ۶: ۱۰۴). منصور هم ابومسلم را در هنگام به قتل رساندنش عتاب نمود که ادعا نموده‌ای از نسل سلیط بن عبدالله بن عباس هستی و عمه‌ام آمنه دختر علی بن عبدالله را خواستگاری کردی، به جایگاه بلند و دشواری بر آمدی (دینوری، ۱۳۶۸: ۳۸۱). این حساسیت‌ها در بین افراد معمولی عرب و در بین ایرانی‌ها بویژه معتقدین به مساوات و عدالت اسلامی کمتر بود.

ج) دوره‌ها؛ ماحصل ازدواج اعراب و بومیان خراسان

بر اثر تعالیم اسلام ازدواج با غیرعرب‌ها نسبت به قبل از اسلام عادی تر شد و جالب این که برخی از شاعران معروف عرب در عهد اسلامی دوره بودند. ابونواس شاعر معروف عرب در عهد اموی از جانب مادر ایرانی

بود. نام مادر وی گلبان و اهل اهواز بود (کلبی، ۱۳۶۴: ۵۰). هرچند خود وی سعی داشت خود را به قبیله عرب مذحج مربوط سازد. بعضی از شخصیت‌های علمی قرن‌های بعد نسب‌شان به لحاظ پدر و مادر عرب و عجم بود و خود در نوشته‌هایشان اشاره به این آمیختگی اجدادشان در عهد اموی داشتند که از جمله آن‌ها می‌توان به عمر بن احمد بن عثمان اشاره نمود (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷، ج ۱۲: ۲۶۴). گستردگی افرادی که نسب به بومیان و عرب‌ها می‌بردند و در قرن‌های بعد شخصیت‌های معروفی شدند، در نتیجه‌ی گسترش این ازدواج‌ها بود. توسعه مهاجرت‌ها و زندگی آرام و امن این گروه‌ها در شهرهای خراسان با همدیگر نمی‌توانست حساسیت‌های ازدواج بین بومیان و عربان را کم رنگ نسازد. در نسل‌های بعد حتی از نسل اسیران مسلمان ایرانی محدثین معروفی مثل اسماعیل بن ابراهیم بن معتصم ظهور کردند (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۷: ۳۳۵) که شاهی بر افزایش ازدواج‌ها و تأثیرات عرب‌ها و بومیان بر یکدیگر می‌باشد.

از حدود سال صد دورگه‌ها به صورتی نسبتاً گسترده مطرح شدند. خلفایی مثل سلیمان و یا عمر دوم (ابن عبدالعزیز) که به فکر تحول و اصلاح وضع حکومت اموی در خراسان بودند، احتمالاً می‌دانستند که جامعه اسلامی به ویژه خراسان از ابتدای ورود اسلام تا زمان آن‌ها تغییر کلی یافته و یک طبقه از افراد، در نتیجه‌ی آمیزش توده عرب و ایرانی به وجود آمده است. بیشتر دورگه‌ها از طرف مادر ایرانی و از طرف پدر عرب بودند (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۱۰: ۹؛ ج ۱۱: ۹۷ - ۹۸). و این افراد از لحاظ نسبی هجنا نامیده می‌شدند. مفهوم این اصطلاح به معنای برتری پدر بر مادر شخص بود (اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۴: ۵۱۴). دورگه بودن برای برخی عرب‌ها در عهد اموی ننگ بود. سعید خذینه، حاکم خراسان عهد اموی، وقتی اسماعیل اسدی را به عنوان دورگه مورد خطاب قرار داد، با هجوی از طرف وی مواجه شد. اسماعیل در شعرش گفت:

ز عمت خذینه اننی ملط لخذینه المراه و المشط

و مجاهر و مکاحل جعلت و معازف و نجدها نقط (طبری، ۱۹۶۷ / ۱۳۸۷، ج ۶: ۶۱۴)

ترجمه: خذینه می‌پندارد من دورگه‌ام اما او خود آینه و شانه دارد با بخور و سرمه، و بر گونه‌اش نقطه‌هاست.

اما همیشه این گونه نبود در اواخر عصر اموی و اوایل عصر عباسی افتخار به نسب ایرانی و عربی نزد برخی از شاعران عرب وجود داشت. ابن میاده که اشعاری از او در مدح ولید بن یزید بن عبدالملک و منصور عباسی ذکر شده است در اشعاری به مادر ایرانی خود افتخار می‌کند. وی در شعری چنین می‌سراید:

انا ابن سلمی و جدی ظالم و امی حصان اخلصتها الاعاجم

الیس غلام بین کسری و ظالم باکرم من نبطت علیه التمام (اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۲: ۵۰۳، ۵۰۷؛ یاقوت الحموی، ۱۴۱۴، ج ۳: ۱۳۰۹).

سلمی و ظالم هر دو در زمره اجداد عربی ابن میاده بودند. از این که رقبا و هجوکنندگان ابن میاده نسب مادری ایرانی وی را انکار می‌کردند (اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۲: ۵۰۳) خود نشان از اعتبار داشتن ازدواج با عجم در آن موقعیت زمانی می‌باشد. در همین دوران یزید سوم هم به نسب مادری خویش از شاهان ایران باستان افتخار می‌نمود. به نظر می‌رسد همه اعراب یک دیدگاه را نداشتند و در زمان‌های مختلف هم این دیدگاه فرق می‌کرد. بحیر بن ورقاء برای تحقیر بکیر بن وشاح در خراسان به وی چنین گفت: «...ای پسر زن اصفهانی...» (طبری، ۱۳۸۷، ج ۶: ۳۱۷). عمر دوم سعی داشت زن و فرزند و خانواده‌های مسلمان را از فرارود^۱ به مرو منتقل کند، اما به جهت آمیختگی اعراب با بومیان، آن‌ها ترجیح می‌دادند در فرارود بمانند (یعقوبی، ۱۴۰۸: ۷۸).

مادر سعید خذینه با یکی از ایرانیان به نام زبیر بن نشیط که وابسته باهله بود ازدواج نمود (طبری، ۱۳۸۷، ج ۶: ۶۰۶). دوره‌های زیادی در خراسان اوایل عهد عباسی حضور داشتند که حاصل ازدواج‌های عرب‌ها و بومیان بودند. با این حال، در عصر اموی به استثنای مروان حمار که با شورش بر ابراهیم بن ولید غلبه کرد و از طریق مادر به کنیزی عجمی می‌رسید، دوره‌هایی که فرزندان خلفا بودند حق رسیدن به منصب خلافت را نداشتند و این مقام ویژه عرب زادگان بود. مروان هم با زور شمشیر و درایت خودش و نه با توصیه خلیفه قبلی، به قدرت رسیده بود. در حالی که در دوره عباسی وضع عملاً برعکس شد و بیشتر خلفای عباسی کنیززاده بودند. هر چند دوره بودن بهانه ای برای تحقیر بود ولی مانع از واگذاری مناصب در صورت ضرورت به این افراد نبود. این تأثیر در عهد عباسی بیشتر هم شد. کنیزان هم نسبت به قبل از آن اعتبار زیادی پیدا نمودند و فقط سه تن از پنجاه و سه خلیفه عباسی فرزند کنیز نبودند. عباسیان که با کمک مردم خراسان به خصوص بومیان (طبری، ۱۳۸۷، ج ۷: ۳۹۱) چون قحطبه از ترس خراسانیان آگاه شد...ای اهل خراسان این سرزمین از آن نیاکان پیشین شما بود. آن سامان به قدرت رسیده بودند هیچ اصراری به حمایت از عنصر عربی نداشتند و بسیاری از حامیان خویش از خراسانیان (حداقل در عهد نخستین عباسی تا دوران معتصم) را بر جای جای جهان اسلام حکومت دادند طبیعتاً در دوره عباسی، نگرش ازدواج با عجم تا حدود زیادی تغییر یافت.

۲. در اصل ماوراءالنهر است و بنا به توصیه فرهنگستان زبان فارسی در تحقیقات جدید فرارود ذکر می‌شود در عهد اموی شهرهای آن سوی (فرا) جیحون نیز جزو خراسان و توسط حاکم آن سامان اداره می‌شد.

د) امیران عرب و سیاست ازدواج با بومیان خراسانی

امیران هم مثل دیگران کم و بیش با بومیان ازدواج می نمودند. سعید بن عثمان در زمره حاکمانی بود که از بومیان خراسان زن گرفت. «سعید بن عثمان بن عفان در آن زمان که امیر خراسان بود از راه اصفهان به ناحیت بست آمد و از آنجا به ناحیت رخ [کدکن فعلی که به جلگه رخ معروف است] رفت. چون به قصبه بیشک رسید بیمار شد و آنجا زنی کرد به زنی و او را پسری آمد محم نام کرد...» (ابن فندق، بی تا: ۱۲۶). جنید بن عبدالرحمن در خراسان کنیزان زیادی داشت که در مواقعی در اطراف او ولوله می کردند (همان: ۷۵). قتیبه بن مسلم و پس از او یزید بن مهلب در دوران حکومتشان در خراسان هر کدام با کنیزی خوارزمی ازدواج نمودند (طبری، ۱۳۸۷: ج ۶: ۵۱۷). شاید یکی از دلایلی که هشام در انتخاب حاکم خراسان در اواخر و در زمانی که خبر گسترش نهضت سیاه جامگان را شنیده بود و روی آن تأکید زیادی داشت آن بود که حاکم حتماً باید پاکدامن باشد (دینوری، ۱۳۶۸: ۳۴۱). به دلیل برخی از بزه کاری و بی بند و باری حاکمان قبلی، احتمالاً ناراحتی اعراب و بویژه بومیان خراسان از این وضع بوده باشد.

حاکمان خراسان از زمان سلم بن زیاد به بعد همراه خانواده‌هایشان به خراسان می رفتند و ظاهراً همسر سلم اولین زن عربی بود که از نهر جیحون عبور نمود (ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۸: ۲۳۱). غیر از بزرگان سرشناس عرب مثل عباسیان که خود را اهل بیت (ع) پیامبر می نامیدند و جدای از دوره اول حکومت اموی که اعراب جدا از بومیان زندگی می کردند، تدریجاً حساسیت‌های اعراب نسبت به ازدواج با بومیان فروکش کرد و ازدواج‌هایی بین آنان صورت گرفت. برخی از اعراب راضی بودند به بومیان ثروتمند و یا به بومیانی که با حاکمان در ارتباط بودند، دختر بدهند (اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۱۳: ۶۴؛ ابن قتیبه دینوری، ۱۹۹۲: ۴۳۶). وقتی مزاحم بن بسطام، دهقانی از بومیان بامیان را مسلمان کرد دختر وی را نیز به ازدواج پسر خود درآورد (یعقوبی، ۱۴۰۸: ۵۶).

البته بعضی از مغرورین اعرابی بودند که حتی در اواخر عهد اموی نه تنها نسبت به ازدواج با بومیان، بلکه با اعرابی که آن‌ها را هم سطح خود نمی دانستند نیز ازدواج نمی کردند. مروان بن محمد بعد از شکست در برابر عباسیان گفت در مورد زن‌هایمان عقل‌مان کجا رفته بود که آن‌ها را به غیر قریشی ندادیم تا امروز از هزینه زندگی‌شان آسوده باشیم (ابن عبدربه، ۱۴۰۴، ج ۴: ۴۷۲). جدیع بن علی کرمانی از خواستگاری نصر بن سیار حاکم خراسان از دخترش برای ازدواج، اظهار ناراحتی نمود و گفت: چگونه می‌خواهد از من دختر بستاند در حالی که هم شأن من نیست (دینوری، ۱۳۶۸: ۳۵۶). زمانی که نام کرمانی از سوی عبدالکریم بن سلیمت برای حکومت بر خراسان نزد هشام مطرح شد، هشام پرسید آیا از بومیان کرمان است و بنابراین از مطرح شدن یک بومی برای حکومت اظهار کراهت نمود و عبدالکریم جواب داد که نه وی دارای نسب است و از علج نیست

(بلادری، ۱۴۱۷، ج ۸: ۴۱۱). این روایت نشان می‌دهد که اعراب بومیان را فاقد نسب می‌دانستند و به همین دلیل طبیعی بود که به ازدواج با آنان نیز رغبت زیادی نداشته باشند.

این مخالفت‌ها در مواقع خاص و بیشتر بنا به دلایل سیاسی بود و گرنه نمونه‌هایی از ازدواج‌های زنان بزرگان عرب را با عجم‌ها می‌توان یافت. چنانچه اشاره شد مادر خزینه زنی عرب بود و شوهری عجمی داشت (طبری، ۱۳۸۷، ج ۶: ۶۰۶). مادر خالد قسری عرب نبود و ابن نوفل ضمن شعری به این موضوع اشاره و خالد را به همین سبب مذمت می‌نماید (همان، ج ۷: ۱۲۹). البته اعراب تا حدودی حتی در اواخر نسبت به دادن زن به غیر عرب حساس بودند و این حساسیت‌ها فقط مربوط به عجم‌ها نبود. آن‌ها در بین خودشان هم این حساسیت‌ها را داشتند. حتی زن گرفتن از مخالفان فکری، در مواردی جرمی بزرگ محسوب می‌شد. زمانی که جنید بن عبدالرحمن با دختر یزید بن مهلب به نام فاضله ازدواج نمود، از حکومت خراسان برکنار گردید (همان: ۹۳). اسد بن عبدالله قسری از حاکمان سرشناس خراسان که طرفدار یمانی‌ها بود از ازدواج مردی لیثی به نام عماره بن حریم با دختر یزید بن مهلب به شدت عصبانی شده و وی را که در سطح سردار یمانی نمی‌دانست واداشت دختر یزید را طلاق دهد. در نامه اسد به خالد بن شدید حاکم زیر دستش آمده است: «اگر عماره فاضله را طلاق نداد به وی صد تازیانه بزن» (همان: ۱۳۷). بعضی از بومیان ایرانی با این که مال فراوانی هم داشتند در برابر تعصب برخی از عرب‌ها وادار به طلاق زنان عرب خود می‌شدند (اصفهانی، ۱۴۱۵: ج ۱۳: ۶۴). در مواردی هم اعراب برای تحقیر ایرانیان از آنان زن می‌گرفتند. قحطبه بن شیب طایبی در سخنرانی خود برای سپاه خراسان اشاره می‌نماید که اعراب بعد از تسلط بر بومیان، زنان آن‌ها را به زنی گرفتند و فرزندان‌شان را به بندگی کشیدند و با وجود این در ابتدا به عدالت رفتار کردند و پس از آن ستم کردند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۷: ۳۹۱ - ۳۹۲). در بین خود اعراب، حجاج به منظور تحقیر خاندان ابوطالب، دختر عبدالله بن جعفر را به زنی گرفت (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۲: ۱۷۱). و به منظور تحقیر سعید بن قیس همدانی به سردار زشت روی خویش دستور داد به اجبار با دختر سعید ازدواج کند (ابن ابی الحدید، ۱۹۶۴، ج ۴: ۶۱). شاید عمر بن عبدالعزیز که از این تحقیرها آگاهی داشت برای جلوگیری از آن سعی کرد از این نوع ازدواج‌ها جلوگیری کند (صالح علی، ۱۹۶۹: ۹۶). او خود دلیل این ممنوعیت را در احکام اسلام نمی‌یافت ولی اعتقاد داشت که نیت موالی و اعراب از این گونه ازدواج‌ها، نیت‌های درستی نیست. وی در این زمینه می‌گوید: «کسی از عرب را نیافتم که با موالی ازدواج کرده باشد مگر کسی که بسیار طمع کار و بسیار پست فطرت باشد و هیچ مولایی را نیافتم که با عرب ازدواج کرده باشد مگر این که بسیار وقیح و سرمست مال و منال باشد. من حلالی را حرام و حرامی را حلال نمی‌کنم» (بخاری، ۱۳۱۵، ج ۱: ۱۳۸). ظاهراً خود اعراب ساکن خراسان بیشتر از حاکمان نسبت به ازدواج با بومیان حساس بوده‌اند. چنان که

نهار بن توسعه در اشعاری اشاره می‌نماید که بخشندگی به اعراب کم شده و به آن‌ها توجهی نمی‌شود. او از حاکم عرب خراسان می‌خواهد که از آمیزش و آمیختگی اعراب و بومیان جلوگیری کند و اشاره دارد که ما برای تو از بومیان به‌تریم.

فاخطا ظننا و قدما زهدنا فی معاشر الزهید

اذ لم یعطینا نصفاً امیر مشینا نحوه مثل الاسود

فمهلنا یا یزیدابن الینا ودعنا من معاشر العبید

نجیء فلا تری الا صدودا علی ان نسلم من بعید (طبری، ۱۳۸۷، ج ۶: ۵۲۸)

ترجمه: ...گمان ما درباره وی به خطا رفت. از روزگار پیش در کار آمیزش با مردم ناچیز بی‌رغبت بوده‌ایم، اگر امیری انصاف‌مان ندهد چون شیران سوی او روان می‌شویم. ای یزید آهسته رو و به طرف ما برگرد و ما را از آمیزش با بردگان برکنار دار. می‌آییم و جز بی‌اعتنایی چیزی نمی‌بینیم و از دور سلام می‌کنیم.

اعراب یمانی که رقیق القلب‌تر هم بودند، بعضاً نسبت به ازدواج با مضرها در خراسان حساس بودند. چنان که شاعری یمانی، زنی که با مضرها ازدواج کند را نفرین کرده و تا پایان روزگار برای وی بدبختی و عذاب آرزو می‌نماید:

لا بارک الله فی انثی و عذیبا تزوجت مضر یا اخر الدهر (همان، ج ۷: ۳۴۲).

ترجمه: خداوند خیر ندهد زنی را که با مردی مضر ازدواج کند و او را تا ابدالدهر به عذاب گرفتار کند.

برخی از اشراف عرب و حاکمان خراسان برای تحکیم حکومت خود سعی در ازدواج با دختران بزرگان بومی داشتند. در اواخر عهد اموی نصر بن سیار برای تحکیم روابط با بومیان ایرانی با دختر یکی از دهقانان مهتر خراسانی ازدواج نمود (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۳) و با پدر زنش درباره امور مربوط به حکومت خراسان مشورت هم می‌نمود. ظاهراً دختری از خاندان کسری در زمان فتوح قتیبه بن مسلم دستگیر و نزد حجاج فرستاده شد و حجاج نیز وی را برای ولید فرستاد. خلیفه اموی با شاهزاده ساسانی ازدواج نمود و یزید سوم (یزید بن ولید بن عبدالملک) از وی متولد شد (طبری، ۱۳۸۷، ج ۶: ۴۷۶). یزید سوم در شعری به نسب ایرانی خویش از جانب مادر اشاره می‌نماید:

انا ابن کسری و ابن مروان و قیصر جدی وجدی خاقان

ترجمه: من فرزند کسری و فرزند مروان هستم و قیصر و خاقان از اجداد من هستند.

یکی از محققین معتقد است که طرفداران خاندان اموی در رقابت با بنی هاشم و بنی تیم و بنی عدی این چنین روایتی را ساخته‌اند که افتخار ازدواج با خاندان حکومتی ایران باستان را به امویان هم بدهند (شهیدی، ۱۳۷۱: ۲۳). هر چند دلایل شهیدی در رد ازدواج شهربانو با امام حسین بن علی (ع) منطقی به نظر می‌رسد اما تنها تفاخر طلبی یک خاندان و رقابت‌شان را نمی‌توان دلیلی بر ساختگی بودن ازدواج ولید اول خلیفه اموی و شاهزاده ساسانی دانست. در منابع محلی، عمومی، فتوح و انساب به این ازدواج اشارتی رفته است (قمی، ۱۳۶۱: ۹۱؛ بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۹: ۱۹۰؛ ابن فقیه همدانی، ۱۴۱۶: ۴۱۷؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۹: ۶۵). شاید تأکید بسیار زیاد برخی منابع بر این ازدواج و رساندن نسب یزید بن ولید به مادر ایرانی جهت نکوهش وی بوده باشد، زیرا همان منابعی که تأکید بر نسب غیر عربی مادرش دارند وی را ناقص هم نامیده‌اند و به صورت ضمنی وی را نالایق توصیف کرده‌اند. مادر آخرین خلیفه اموی به نام ولیل‌بابه از بومیان خراسان بود و خود مروان حمار در خراسان از او متولد شده بود (بلعمی، ۱۳۷۳، ج ۴: ۹۸۸). برای امیران مأنوس شدن با مردم و مأنوس شدن مردم با یکدیگر تا زمانی که توهین به طایفه‌ای خاص مدنظر نبود می‌توانست پیامدهای مثبتی داشته باشد و آرامش را در ایالت آنان به ارمغان آورد.

نتیجه

براساس شواهد ارائه شده به این نتیجه می‌رسیم که اعراب و خراسانیان به این دلیل که در محیط‌های فرهنگی متفاوت پرورش یافته بودند، دیدگاه یکسانی نسبت به ازدواج با یکدیگر نداشتند. اعراب در حجاز به جهت نداشتن حکومت، دارای تعصب شدید قبیله‌ای بوده و بدنبال حفظ نسب بودند تا بتوانند از یکدیگر حمایت کنند، در حالی که ایرانیان با توجه به داشتن سابقه حکومت‌های مقتدر، لزومی به توجه به نسب و حفظ نام اجداد نمی‌یافتند. اعراب زن دادن به غیر عرب را مایه ننگ می‌دانستند، در حالی که بیشتر آن‌ها نسبت به زن گرفتن از دیگران راغب هم بودند. در عمل تدریجاً آنان همه نوع ازدواج را با بومیان ایرانی داشتند. با وجود نبردهایی که در زمان ورود اسلام به ایران صورت گرفت، به جهت تأکید اسلام بر نفی نظام طبقاتی و نیز فقر فرهنگی اعراب قبل از اسلام، برتری طلبی‌ها و غرور اعراب تدریجاً فروکش کرد و تا حدودی با عجم‌های ایرانی مأنوس شدند. امیران عرب خراسان برای اداره بهتر ایالات بعضاً خود از بومیان زن گرفتند و اعراب مقیم خراسان را نیز به ازدواج با بومیان تشویق می‌نمودند. مگر در مواردی که احساس می‌کردند ازدواج‌ها توهین به عرب و یا در بین خود اعراب توهین به طایفه خودشان است.

منابع و ماخذ

١. ابن ابى الحديد، عبدالحميد بن هبه الله (١٩٦٥-١٩٥٩). شرح نهج البلاغه. تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم. بيروت. دار احياء الكتب العربيه.
٢. ابن اثير، عزالدين ابوالحسن على (١٤٠٩ق.). اسد الغابه فى معرفه الصحابه. بيروت: دارالفكر.
٣. ابن اثير، مجدالدين ابوالسعادت (١٤٠٨ق.). النهايه فى غريب الحديث و الاثر. مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان.
٤. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على (١٤١٥ق.). الاصابه فى تمييز الصحابه، تحقيق عادل احمد و على موفض. بيروت: دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى.
٥. ابن رُسته، ابوعلی احمد بن عمر (١٨٩١م.). الاعلاق النفيسه. بتصحيح دخويه ليدن: مطبع بريل.
٦. ابن سعد، محمد بن سعد (١٤١٠ق.). الطبقات الكبرى. تحقيق محمد عبدالقادر عطا. بيروت: دارالكتب العلميه.
٧. ابن عبدربه الاندلسى، ابوعمرو احمد بن محمد (١٤٠٤ق.). عقدالفرید. بيروت: دارالكتب العلميه.
٨. ابن عبدالبر، ابويوسف عمر (١٤١٢). الاستيعاب فى معرفه الاصحاب. تحقيق على محمد البجاوى. بيروت: دارالجيل.
٩. ابن عساکر دمشقى، ابوالقاسم على بن حسين (١٤١٥ق.). تحقيق على شيرى. تاريخ مدينه دمشق. بيروت: دارالفكر.
١٠. ابن فقيه همدانى، ابو عبدالله احمد بن محمد (١٤١٦ق.). البلدان. تحقيق يوسف الهادى. بيروت: عالم الكتب.
١١. ابن فندق، ابوالحسن على بن زيد (بى تا). تاريخ بيهق. به تصحيح احمد بهمنيار. تهران: كتابفروشى اسلامى.
١٢. ابن قتيبه دينورى، ابو محمد عبدالله بن مسلم (١٤١٨ق.). عيون الاخبار. بيروت: دارالكتب العلميه..
١٣. ----- (١٩٩٢). المعارف. قاهره: الهيئه المصريه العامه لكتاب.
١٤. ابن كثير، ابوالفداء اسماعيل بن عمر (١٤٠٧ق.). البدايه و النهايه. بيروت: دارالفكر.
١٥. ابن نديم، محمد بن اسحاق (بى تا) الفهرست. بى جا: بى نا.
١٦. قاضى ابرقوه (١٣٧٧). سيرت رسول الله. ترجمه رفيع الدين اسحاق بن محمد همدانى. الله، تحقيق اصغر مهديوى. تهران: خوارزمى.

۱۷. اصفهانی، ابوالفرج (۱۴۱۵ق.). الاغانی. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۱۸. ----- (بی تا) مقاتل الطالبیین. تحقیق سید احمد صقر. بیروت: دارالمعرفه.
۱۹. باسورث، ک. ا. (۱۳۸۸). "تاریخ خراسان". ترجمه علی اکبر عباسی. فصلنامه تاریخ پژوهی. سال یازدهم، شماره ۳۸-۳۹. بهار و تابستان.
۲۰. بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۳۱۵). الصحیح. استانبول.
۲۱. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷ق.). انساب الاشراف. تحقیق سهیل ذکار و ریاض زرکلی. بیروت: دارالفکر.
۲۲. بلعمی، ابوعبدالله محمد (۱۳۷۳). تاریخنامه طبری، گردانیده منسوب به بلعمی. تحقیق محمد روشن. تهران: سروش.
۲۳. جاحظ ابوعثمان (۱۴۲۳ق.). رسائل السیاسیه. بیروت: دار مکتبه الهلال.
۲۴. خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی (۱۴۱۷ق.). تاریخ بغداد. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲۵. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۶۸ق.). الاخبار الطوال. تحقیق عبدالمنعم عامر مراجعه جمال الدین الشیال. قم: منشورات الرضی.
۲۶. سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد (۱۳۸۲). الانساب. به تحقیق عبدالرحمن بن یحیی المعلمی. حیدرآباد: مجلس دائرالمعارف العثمانیه.
۲۷. شهیدی، سید جعفر (۱۳۷۱). زندگانی علی بن حسین، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۸. صالح علی (۱۹۶۹م.). التنظيمات الاجتماعیه و الاقتصادیه فی البصره. بیروت: بی نا.
۲۹. طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷). التاريخ الطبری (التاريخ الامم والملوک). تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: دارالتراث العربی.
۳۰. علی بن ابیطالب (۱۳۷۲). نهج البلاغه. ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۳۱. قمی، حسن بن محمد (۱۳۶۱). تاریخ قم. ترجمه حسن بن علی بن حسن قمی. تحقیق سیدجلال طهرانی. تهران: توس.
۳۲. کلبی، ابوالمنذر هشام بن محمد. (۱۳۶۴). الاضنام. تحقیق احمدزکی پاشا. (همراه با ترجمه سید محمد رضا جلالی نائینی). تهران: نشر نو.
۳۳. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۴۰۹ق.). مروج الذهب و معادن الجواهر. تحقیق اسعد داغر. قم: دارالهجره.

٣٤. مقدسى، مطهر بن طاهر (بى تا). البدأ و التاريخ. بورسعيد: مكتبه الثقافه الدينيه.
٣٥. نرشخى، ابوبكر محمد بن جعفر (١٣٦٣). تاريخ بخارا. ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوى. تلخيص محمد بن زفر بن عمر. تحقيق محمد تقى مدرس رضوى. تهران: توس.
٣٦. نصر بن مزاحم (١٤٠٤ق.). وقعه صفين. تحقيق عبدالسلام محمد هارون. العربيه الحديثه. قم: منشورات مكتبه المرعشى النجفى.
٣٧. ياقوت حموى (١٤١٤ق.). معجم الادباء. بيروت: دارالغرب الاسلامى.
٣٨. يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب (١٤٠٨ق.). البلدان. بيروت: داراحياء التراث العربى.
٣٩. ----- (بى تا). التاريخ اليعقوبى. بيروت: دارصار.